

آن سوی سوسیالیسم

شرق؛ «وداع با پرولتاریا» با عنوان فرعی آن سوی سوسیالیسم، عنوان کتابی است از آندره گرز که سال‌ها پیش به همت مصطفی رحیمی به فارسی ترجمه و منتشر شده بود و نشر نو به‌تازگی چاپ تازه‌ای از آن را منتشر کرده است. آندره گرز در وین متولد شد و کارش را با روزنامه‌نگاری آغاز کرد و نخست به علوم و سپس به فلسفه پرداخت. او در دهه ۴۰ میلادی تحت تأثیر اندیشه سارتر قرار گرفت و آن‌طورکه رحیمی در مقدمه‌اش اشاره کرده، دوری و نزدیکی او از مارکسیسم تقریبا موازی با مسیر فکری سارتر بود. این کتاب در سال ۱۹۸۰ منتشر شده بود و رحیمی در یادداشت کوتاه‌ش در سال ۱۳۶۳ نوشته بود بحثی که در این کتاب مطرح شده، در کشور ما تازه است و درباره مهم‌ترین مسائل کشورهای صنعتی است: «مترجم معتقد نیست که هرچه در این کتاب آمده، سخن آخر است؛ زیرا سخن آخر در مسائل اجتماعی پیوسته در تحول اگر معنایی داشته باشد، حاکی از تعصب است؛ اما وسعت اندیشه نویسنده و اهمیت مسائل مطرح‌شده (چه پاسخ‌ها را بپذیریم، چه نپذیریم) کتمان‌ناپذیر است؛ ازاین‌رو مترجم امیدوار است که کتاب بیش از هر چیز زمینه‌ای باشد برای سنجش و تفکر».

کتاب شامل سه بخش است و چهار ضمیمه هم در «پایان سخن» آمده است. وداع با پرولتاریا، قدرت شخصی و قدرت تبعی و آن سوی سوسیالیسم عناوین سه فصل کتاب هستند. آندره گرز مقدمه‌اش را با بحران مارکسیسم شروع کرده و دلیل آن را بحران جنبش کارگری دانسته است. او با بررسی دو دهه ۶۰ و ۷۰ میلادی نتیجه گرفته که رابطه میان گسترش نیروهای تولیدی و افزایش تضادهای طبقاتی قطع شده است. او البته می‌گوید تضادهای سرمایه‌داری هیچ‌گاه تا این حد نبوده و ناتوانی سرمایه‌داری در حل تضادها هم هیچ‌گاه تا این‌ حد نبوده؛ اما به اعتقاد او نکته اینجاست که این ناتوانی موجب زوال سرمایه‌داری نمی‌شود. او می‌گوید سرمایه‌داری این توان را یافته که مشکلات خود را حل کند؛ حل‌کردنی که در واقع حل‌نکردن است. او معتقد است که سرمایه‌داری می‌داند که با کارنکردن چرخ‌های ماشینش چگونه به زندگی ادامه دهد و حتی نیرویی تازه پیدا کرده است؛ چراکه مشکلات حل‌نشدنی‌اش از درون است. این مشکلات یابرجا می‌مانند؛ حتی زمانی که دولت‌ها در دست احزاب طبقه کارگر باشند. آندره گرز می‌گوید تا زمانی که جهان و نیروهای تولیدی و روابط تولیدی تغییر ماهیت

ندهند، این مسائل حل‌نشدنی باقی می‌مانند؛ اما چه کسی یا چه چیزی باید اینها را تغییر دهد؟ او این پرسش را نقطه کانونی بحران مارکسیسم می‌داند و معتقد است گسترش نیروهای تولیدی سرمایه‌داری از نظر کارکرد منحصرنا تابع منطق و نیازهای سرمایه‌داری است. نه‌تنها این گسترش پایه مادی سوسیالیسم را به وجود نمی‌آورد؛ بلکه مانع آن نیز می‌شود. به عبارتی می‌گوید آن نیروهای تولیدی که سرمایه‌داری گسترش می‌دهد، چنان اثری از سرمایه‌داری پذیرفته‌اند که نمی‌توانند بر حسب تعقل سوسیالیستی اداره شوند و به کار بيقتند. اگر سوسیالیسمی امکان‌پذیر باشد، این نیروها باید اساسی نو بیابند و در مسیر دیگری حرکت کنند. براساس این است که می‌گوید با اتکا به نیروهای تولیدی موجود استدلال‌کردن، یعنی ناممکن‌ساختن تدارک سوسیالیسم و حتی ناممکن‌ساختن دورنمای آن.

نکته دیگری که گرز به آن اشاره می‌کند، این است که گسترش نیروهای تولیدی سرمایه‌داری به گونه‌ای تحقق می‌یابد که نه ممکن است کارگران تولیدکننده به طور جمعی مالک مستقیم تولید شوند و نه پرولتاریا. در واقع، گسترش سرمایه‌داری طبقه‌ای

است. به عبارتی می‌گوید آن نیروهای تولیدی که سرمایه‌داری گسترش می‌دهد، چنان اثری از سرمایه‌داری پذیرفته‌اند که نمی‌توانند بر حسب تعقل سوسیالیستی اداره شوند و به کار بيقتند. اگر سوسیالیسمی امکان‌پذیر باشد، این نیروها باید اساسی نو بیابند و در مسیر دیگری حرکت کنند. براساس این است که می‌گوید با اتکا به نیروهای تولیدی موجود استدلال‌کردن، یعنی ناممکن‌ساختن تدارک سوسیالیسم و حتی ناممکن‌ساختن دورنمای آن.

نکته دیگری که گرز به آن اشاره می‌کند، این است که گسترش نیروهای تولیدی سرمایه‌داری به گونه‌ای تحقق می‌یابد که نه ممکن است کارگران تولیدکننده به طور جمعی مالک مستقیم تولید شوند و نه پرولتاریا. در واقع، گسترش سرمایه‌داری طبقه‌ای

دنیا همین است که هست

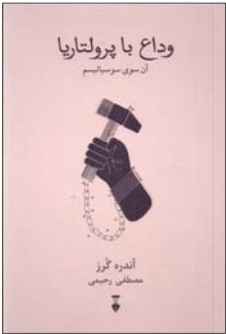
شرق؛ ماهر اونسال رایش از نویسندگان معاصر ترکیه است که به‌تازگی رمانی از او با عنوان «دنیا همین است» با ترجمه مزده الفت در نشر نو منتشر شده است. پیش از این رمان دیگری از این نویسنده با نام «دیگران» که توسط همین مترجم به فارسی منتشر شده بود. الفت در ابتدای «دنیا همین است» یادداشت مختصری نوشته و به برخی ویژگی‌های رمان پرداخته است. او نوشته که این رمان، داستان در پی داستان است که در آن نویسنده بعد از روایت بخشی از زندگی یکی از شخصیت‌ها، او را به حال خود رها می‌کند و می‌رود سراغ شـخصیت بعدی و بعدی. این روند تا جایی ادامه پیدا می‌کند که هیچ معلوم نیست این شخصیت‌ها در چه نقطه‌ای به هم می‌رسند. «گرچه در ابتدا درک پیوستگی شخصیت‌ها آسان نیست، کم‌کم تقاطع روابط و تداخل شخصیت‌ها ابهام را برطرف می‌کند، تکه‌تکه دنیای برساخته از گوشه‌های نامنتظر به هم وصل می‌شود و می‌بینیم که هیچ داستانی بیپوده نیست و هیچ شخصیتی بی‌دلیل وارد داستان نشده است.»

نویسنده حدود چهل شخصیت را وارد روایت می‌کند که هریک

پس از چند صفحه از داستان خارج می‌شوند. مترجم می‌گوید که این رمان یادآور نظریه «شش درجه جدایی» است؛ نظریه‌ای که فریگیس کاربنتی مطرح کرده و بر مبنای آن هر دو شخص در کره زمین با شش واسطه یا کمتر به هم مربوط می‌شوند. «دنیا همین است» این طور آغاز می‌شود: «قرار بود با هم عصرانه بخورند. گوشش نیامد. اول گفتند لاید به خاطر تازگی زخمی است که از شکست عشقتی خورده، بعد به حساب آدمی‌مزاجی و بی‌خیالی‌اش گذاشتند. آن همه افت و خیز خلق‌و‌خو، هم از شخصیت آن پسر بعید بود و هم از شیوه تربیتش. گوشش آن‌قدر لب‌ا پدر و مادرش فرق داشت که نمی‌شد باور کرد فرزند آنهاست. شخصیت پدرش همچون بناهای جمهوریت، قالبی و سفت‌وسخت بود و رسمی. مادرش هم آن‌قدر وسواس نظم داشت که حتی قلاب‌بافی‌های روی دسته‌های مبلی را متفاوتی هندسی تنظیم می‌کرد.»

«دنیا همین است» را می‌توان داستان «حرکت انسان و شهر» دانست؛ چراکه روایت رمان، داستان فراز و فرود زندگی یک شهر و یک کشور است که زلزله طبیعی همان‌قدر خانه‌هایش را ویران می‌کند که زلزله عاطفی یا سیاسی زندگی شهروندانش را. راوی داستان به شخصیت‌های متعدد داستان نوری می‌تاباند و سپس رهایشان می‌کند و سراغ شخصیت بعدی می‌رود.

اما در رمان «دیگران» که کمی پیش به فارسی منتشر شده بود، ماهر اونسال رایش زندگی مردمانی را روایت کرده که در روند سریع وقایع محو می‌شوند، به چشم نمی‌آیند و رنج‌ها و خاطراتشان تنها در حافظه خودشان باقی می‌ماند. به تعبیر مترجم کتاب، «دیگران» داستان کوچ‌های غریب است؛ کوچ‌های ناخواسته‌ای که برآمدن نیروهای اقتدارگرا، با پشتوانه توده‌های بی‌شکل وسیع، در دیدن خرده‌فرهنگ‌ها تحمیل می‌کنند؛ داستان کندوکاو دقیق زمینه‌های روان‌شناختی و اجتماعی جامعه‌ای که تغییرات عمیق سیاسی را از سر گذرانده و پس‌لرزه‌های آن، تحولات اجتماعی را در سطوح گوناگون رقم زده است؛ داستان انسان‌هایی عادی با ترس‌های بزرگ و رویاهای نه‌چندان بزرگ که در این‌گونه تحولات در آغاز ضربه ناگهانی جداافتادگی ذهنی و طرد را تجربه می‌کنند و بعد به تدریج خصوصیات و خصلت‌های انسانی‌شان را در نظر انبوه جمعیت بی‌شکل از دست می‌دهند و آرام‌آرام به آستانه جداافتادگی جسمی و تبعید سوق داده می‌شوند. الفت هدف از ترجمه این کتاب را آشنایی مخاطبان ایرانی با آن دسته از نویسندگان معاصر کشور همسایه، ترکیه، می‌خواند که کمتر نامی از آنها شنیده شده است. البته ماهر اونسال دست‌کم برای مخاطبان پیگیر ادبیات آشناست و در نشریات نام و آثار او تکرار شده است و چنان که الفت در مقدمه‌اش اشاره می‌کند، این آشنایی به خاطر ترجمه مرتضی هاشمی از چند داستان کوتاه ماهر اونسال در نشریات



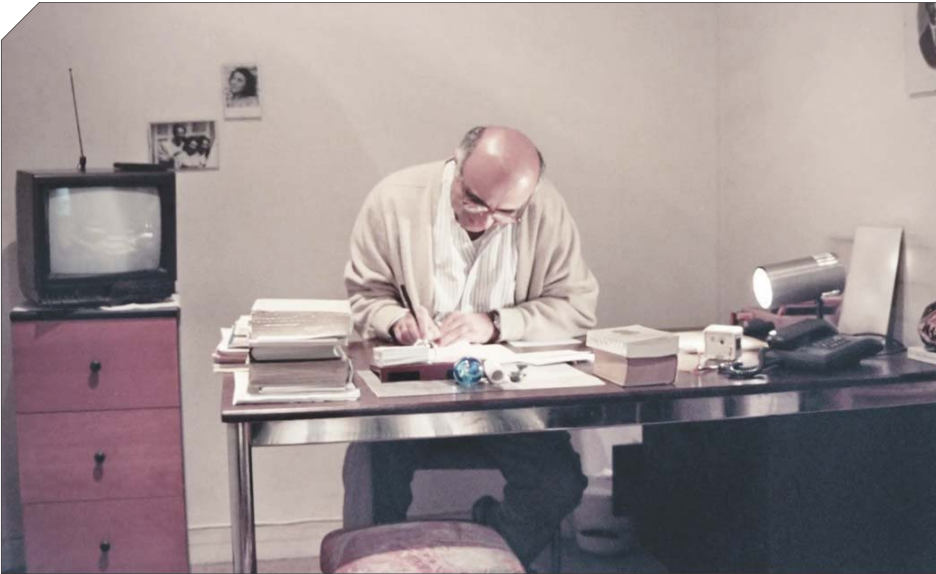
از کارگران به وجود آورده است که اکثرا قادر نیستند وسایل تولید را مالک شوند و منافع‌شان که مستقیما به آن آگاهی می‌یابند، با تعقل

سوسیالیستی منطبق نیست. آندره گرز با ذکر این نکات می‌گوید که ما در این وضعیت قرار داریم و ازاین‌رو نابودی سرمایه‌داری را فقط کار قشرهایی

می‌داند که نمایشگر و مبین انحلال تمام طبقات از جمله طبقه کارگر هستند.

آندره گرز، منتقد و فیلسوف اتریشی-فرانسوی بود که در سال ۱۹۲۳ متولد شد و در ۲۰۰۷ از دنیا رفت. او بیش از هر چیز درباره «کار» می‌اندیشید و می‌نوشت. او بر مضامینی مانند بیگانگی اجتماعی، تقسیم کار، منصفانه و کار دستمزدی و رهایی از آن متمرکز بود و جریانی را هدایت می‌کرد که در پی تغییرات بنیادین در مناسبات قدرت بود و به جای تکیه بر منطق ضرورت‌های سرمایه، بر رفع نیازها و ضرورت‌های انسانی تأکید می‌ورزید.

وداع با پرولتاریا/ آندره گرز/ ترجمه مصطفی رحیمی / نشر نو



به مناسبت تجدید چاپ اثری از شاهرخ مسکوب

تعهد دوگانه

در روایت رمان، تاریخ نه عرصه‌ای بیرون از زندگی و آدم‌ها بلکه

چیزی در پیوند با آنهاست. در اینجا، هم تاریخ است که آدم‌ها را می‌سازد و هم آدم‌ها هستند که تاریخ را شکل می‌دهند. شخصیت اصلی این رمان، کلیم سامکین، نه یک انقلابی تمام‌عیار است و نه یک ضدانقلاب. در تمام رمان بلند گورکی دوبارگی شـخصیت کلیم سامکین پخش شده است؛ او به ضد خودش بدل می‌شود و در آخر به موجودی هزارتکه تبدیل می‌شود. به اعتقاد یورگن روله در کتاب «ادبیات و انقلاب» «ترجمه علی‌اصغر حداد، گورکی در این رمان به قشری خاص از اجتماع روسیه نظر ندارد، بلکه روایتی از کل مردم روسیه در دورانی خاص به دست می‌دهد. روله می‌نویسد که گورکی در این چهار جلد در واقع با خودش تصفیه‌حساب کرده است. تصفیه‌حساب با دو چهره متضادی که در درون گورکی وجود داشتند؛ از یک سو گورکی به‌عنوان نویسنده و روشنفکری که وفادار به حقیقت است و از سوی دیگر گورکی به‌عنوان چهره‌ای انقلابی و عضو برجسته حزب. تضاد میان این دو چهره درونی است که هم وضعیت ذهنی گورکی را بحرانی می‌کند و هم موقعیتش در حزب را به خطر می‌اندازد. بسیاری معتقدند که او در این رمان آخرش، ضمنا تصویری از خودش نیز به دست داده است؛ تصویری البته با رویکردی انتقادی. به عبارتی چهره دوگانه کلیم سامکین می‌تواند نمادی از چهره خود گورکی هم باشد؛ گورکی اول به‌عنوان نویسنده و روشنفکری شکاک که به همه چیز با تردید نگاه می‌کند و گورکی دوم که عضو حزب است و از این دریچه به جهان می‌نگرد. گورکی آرمان‌گرا و گورکی واقع‌گرا دو سوی یک چهره‌اند و همین دوگانگی است که وضعیت گورکی را بحرانی کرده بود. گورکی در سال‌های پیری‌اش احساس سرخوردگی داشت و از استالین دوری می‌کرد. او اگرچه هیچ‌گاه از آرمان‌های انقلابی‌اش منبوس نشد، اما نمی‌توانست واقعیت را هم ندیده بگیرد. سرگذشت گورکی و بحران‌های درونی‌اش حکایت بسیاری دیگر از نویسندگان و شاعران سوسیالیست هم‌دوره‌اش بود. حتی بحران گورکی را به نوعی می‌توان بحران انقلاب اکتبر هم دانست؛ انقلابی که در واقعیت شکست خورد، اما ایده‌ها و آرمان‌هایش امروز حتی بیشتر از ۱۹۱۷ استوار و یابرجا می‌نمایند.



پیام حیدرقزویی

شاهرخ مسکوب علایقی متنوع داشت و این سبب شده بود که چهره‌ای چندوجهی داشته باشد و کارنامه به‌جامانده از او نیز علایق چندگانه‌اش را نشان می‌دهد. کتاب «شکاریم یک‌سر همه پیش مرگ» که شامل جستارها، گفتارها و نوشتارهایی از مسکوب است که در سال‌های مختلف نوشته شده‌اند، به روشنی نشان‌دهنده چهره چندوجهی مسکوب است. از تحقیقی مفصل درباره ناصرخسرو تا مقاله‌ای درباره شعر متعهد فارسی در دهه‌های سی و چهل و همچنین مقالاتی ایران رفته که در میانه دهه بیست در کتاب در این کتاب گرد آمده‌اند، نشان می‌دهد که مسکوب دغدغه‌ها و علایقی متنوع داشت.

حسن کامشاد در ابتدای این کتاب یادداشتی درباره مسکوب و این جستارها و مقاله‌هایش نوشته و به این نکته اشاره کرده که خود مسکوب بیش از هر چیز خود را جستارنویس می‌دانست. کامشاد هم به شخصیت چندوجهی مسکوب اشاره کرده و می‌گوید در این کتاب تلاش شده از دل‌بستگی‌های ادبی و هنری متنوع مسکوب نمونه‌هایی آورده شود.

مسکوب در یکی از جستارهای کتاب با نام «نگاهی ناتمام به شعر متعهد فارسی در دهه سی و چهل» از منظر متفاوتی به موضوع تعهد در ادبیات نگریسته است. او برای ورود به بحث، سراغ کنگره نویسندگان ایران رفته که در میانه دهه بیست در انجمن روابط فرهنگی ایران با اتحاد جماهیر شوروی تشکیل شد. این کنگره با حضور هفتادوهشت شاعر و نویسنده ستی و نوگرا، از چهارم تا دوازدهم تیرماه ۱۳۲۵ در محل باغ خانه فرهنگ شوروی برگزار شده بود. دهه بیست، دهه بالندگی ادبیات و هنر مدرن ایران بود و از سوی دیگر این دوره را می‌توان بلندترین دوره حزب توده ایران هم دانست. مسکوب برای آنکه نشان دهد چه تصویری در

از عشق و دلهره

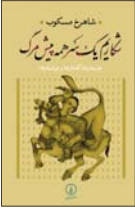
شرق؛ «صبح آن روز همین که از خانه بیرون رفتم، چهارم کلاخ را دیدم که بالای خانه می‌چرخیدند. آنها با دیدن هم‌زمان غریب زشتی سر دادند که شبیه به قارقار معمولی نبود و در آسمان گرفته ماه دسامبر با پرواز کندشان دور شدند. با دیدن این چهار پرند سیاه‌رنگ احساس بدی به من دست داد. به نظرم خیلی بدبین جلوه کردند و ناخواسته کوشیدیم حدس بزنم چه واقعه بدی در آن روز انتظارم را می‌کشد. وقتی در ماشین را می‌بستم، فکر کردم آن را یافته‌ام. داشتم به آزمایشگاه می‌رفتم؛ چون سرماخوردگی طولانی‌ای را با دسوارای پشت سر گذاشته بودم و یزشکم نگران بود و می‌خواست به قول خودش موضوع را عمقا بررسی کند. شاید در خونم چیز بدی وجود داشت که بی‌گمان روز بعد با نتیجه آزمایش به آن پی می‌بردم». این آغاز رمانی است از فردریک دار با عنوان «قرار ملاقات با یک پسر» که به‌تازگی با ترجمه عباس آگاهی در مجموعه نقاب نشر جهان کتاب منتشر شده است.



که آیا با نقاش مشهور نسبتی دارد و فرانسوا پاسخ

می‌دهد خودم هستم. زن به آثار فرانسوا ابراز علاقه می‌کند و تصویری یکی از نقاشی‌های او را که به دیوار آویخته، نشانش می‌دهد. صحبت آنها درباره آثار فرانسوا ادامه پیدا می‌کند و نقاش از پزشک دعوت می‌کند که برای دیدن آثار دیگرش به خانه‌اش برود. به‌این‌ترتیب دیدارهای کوتاه و تا حدی ناخوشایند اولیه میان این دو به دل‌خنگی‌شان می‌انجامد؛ اما سیر وقایع به‌گونه‌ای دیگر پیش می‌رود. روی پنهان زندگی پزشک و شخصیت دوگانه و مردد نقاش با دخالت یک عامل سوم، یعنی حضور مزاحم و موهن یک جوان عاقل و باطل، منجر به فاجعه‌ای پیش‌بینی‌ناپذیر می‌شود.

در بخشی دیگر از داستان می‌خوانیم: «همیشه خیلی زود از خواب بیدار می‌شوم؛ چون صبح‌ها بهتر از هر وقت دیگری می‌توانم نقاشی کنم. دوست دارم قهوه‌ام را آماده کنم و تا قهوه از فیلتر بگذرد، در خانه خفته قدم بزنم. بعد می‌روم و ایستاده جلوی تابلویی که در دست دارم، صبحانه می‌خورم و با نوعی فراغت به کاری که انتظارم را



شکاریم یک‌سر همه پیش مرگ

شاهرخ مسکوب

نشر نی

می‌کشد. فکر می‌کنم. من از آن دسته از نقاش‌ها نیستم که سه‌پایه‌شان را در طبیعت قرار می‌دهند. در محل چند تا طرح ساده یا کروکی می‌کشم. خیلی کوبی‌ها و بعد در سکوت مساعد آتلیه به همه آنها نظم می‌بخشم و با الهامی که یافته‌ام، به شکل نهایی می‌رسم. فردای آن روز داشتم رنک‌هایم را می‌چیدم که دانیل کاربن تلفن زد. از تلفنش غافلگیر نشدم. راستش نوعی حس ششمم می‌گفت که باید منتظر باشم. با شنیدن صدایش احساس تسلی کردم.»

نویسنده رمان، فردریک دار از نویسندگان معاصر ادبیات فرانسه است که نامش به‌عنوان نویسنده‌ای پرکار و شناخته‌شده در زانر ادبیات پلیسی فرانسه ثبت شده است. او نه‌فقط با نام اصلی خود بلکه با بیست نام مستعار دیگر، چیزی نزدیک به سیصد رمان و داستان بلند و کوتاه، حدود بیست نمایش‌نامه و شانزده اثر برای سینما پدید آورده است. اوازجمله نویسندگانی است که از تکنیک‌ها و ظرافت‌های ادبی به‌خوبی استفاده می‌کند و تنها در پی روایت حادثه و معما نیست. از این پلیسی‌نویس فرانسوی پیش‌ازاین آثار متعددی در مجموعه نقاب نشر جهان کتاب منتشر شده است و از میان آنها می‌توان به کتاب «کسی روی گوم راه می‌رفت» اشاره کرد که این نیز به‌تازگی به چاپ رسیده است. **قرار ملاقات با یک نامرد/ فردریک دار/ ترجمه عباس آگاهی/ نشر جهان کتاب**